

بررسی و تحلیل مبارزه پیوسته مسلمانان با استعمار انگلیس در شبه قاره هند با رویکرد تاریخی

محمدرضا کلان‌فریبایی^۱

چکیده

این نوشته به اختصار، زیرساخت‌های فکری جریان‌های اسلامی در شبه قاره را که برای رهایی از یوغ استعمار انگلیس، چندین دهه، تلاش کرده‌اند، تحلیل و ارزیابی می‌کند و خاستگاه فکری و تاریخی آنها را در استقلال هندوستان بیان می‌کند. جریان‌های فعال سیاسی و مذهبی منطقه به نمایندگی از مکاتب فکری سده‌های هیجدهم و نوزدهم میلادی همانند جنبش‌های جهادی و جنبش‌های فکری و فرهنگی و... امروز نیز از نفوذ اجتماعی قابل توجه در کشور‌های یاد شده برخوردار می‌باشند. جریان‌هایی مانند حزب مسلم لیگ، حزب عوامی لیگ، جماعت اسلامی، تبلیغی جماعت و...، جملگی با اتکا به اصول دین اسلام در برابر استعمار بریتانیا مقاومت کردند. وجه مشترک این جریان‌ها اسلام و نگرش دینی آنان به سیستم‌های اجتماعی می‌باشد، که در جای خود حاوی تجربه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فکری، فرهنگی است.

کلیدواژگان: شبه قاره، دیوبند، بریلوی، گورکانیان، سیک‌ها، کمپانی هند شرقی، استعمار.

۱. مدرس تاریخ تحلیلی دانشگاه آزاد اسلامی.

دبیاچه

شبه قاره هند برای محققان و تحلیل‌گران منطقه ای، نامی آشناست. در این نقطه جغرافیایی در حال حاضر بیش از ششصد میلیون مسلمان زندگی می‌کنند. در پی انحطاط و زوال تدریجی امپراتوری گورکانیان و سپس ناآرامی‌های داخلی، به ویژه قیام «ماراتا»ها و سیک‌ها در مناطق گوناگون هند، قدرت‌های استعماری آن دوران، مانند بریتانیا، فرانسه، هلند و پرتغال فرصت یافتند در مسیر مطامع سیاسی و اقتصادی خود، از جنبه‌های گوناگون بر این سرزمین بتازند. در این میان، دولت بریتانیا، توان مندتر بود و توانست بر دیگر رقیبان خود پیشی بگیرد، حتی از طریق کمپانی هند شرقی، قدرت‌های رقیب را از صحنه براند. «کمپانی هند شرقی»، در آغاز به بهانه مراودات تجاری وارد هند شد، در سال ۱۷۶۵م. جای‌گاه سیاسی خود را در بنگال تثبیت کرد و نخستین دولت استعماری بریتانیا را در سرزمین هند تحقق بخشید^۱. این کمپانی، فعالیت‌های سیاسی - نظامی خود را همانند فعالیت‌های تجاری اش، به تدریج در دیگر مناطق هند گسترش داد و یکی پس از دیگری بر این مناطق سلطه پیدا کرد و بدین ترتیب، در نهایت، همه مناطق هندوستان در سال ۱۸۵۷م. به طور رسمی، زیر فرمان حکومت استعماری بریتانیا قرار گرفت. ورود استعمارگران به هند و تسلط تدریجی آنها بر مناطق گوناگون این سرزمین واکنش‌های گوناگون مسلمانان را برانگیخت؛ جز شماری اندک که به خدمت کمپانی هند شرقی درآمدند و مورد عنایت استعمارگران قرار گرفتند، بیشتر طبقات مسلمانان هند، با آن که اقتدار سیاسی خود را از دست داده بودند، سلطه استعماری بریتانیا را نپذیرفته، راه مبارزه با آنها را با شیوه‌های گوناگون برگزیدند. این مبارزات در آستانه سقوط گورکانیان، به طور جدی آغاز شد. با جنگ آزادی (۱۸۷۵ م.) روش مبارزاتی از نظامی به آموزشی و سپس سیاسی، تغییر جهت داد و سرانجام به خروج استعمارگران از هند در سال ۱۹۴۷م. و تجزیه این سرزمین انجامید. در یک تقسیم‌بندی کلی، جنبش‌های مسلمانان شبه قاره را می‌توان به چند گروه

۱ - کوکی کیم، تاریخ جنوب شرقی، جنوب و شرق آسیا، ترجمه علی درویش، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲، ص ۳۷۶.

دسته بندی کرد که اطلاعات اجمالی آن در بخش چکیده آمد و تفصیل آن را در ادامه بررسی خواهیم کرد.

الف: جنبش‌های جهادی ضد استعمار

پس از آن که قدرت سیاسی گورکانیان، کاهش و نفوذ تدریجی استعمارگران انگلیسی در هند افزایش یافت، دو نوع حرکت، در میان فعالیت مسلمانان قابل تشخیص و بررسی است.

۱- مبارزه حاکمان مسلمان با استعمار

۱-۱- سراج‌الدوله حاکم بنگال

سراج‌الدوله حاکم ۲۴ ساله بنگال، مهم‌ترین حرکت طبقات حاکم مسلمانان را، علیه بریتانیایی‌ها در سال ۱۱۷۰ق. / ۱۷۵۷م. انجام داد. او اعتقاد داشت که استعمارگران انگلیسی برای توطئه چینی برضد امیران مسلمان هند، با برخی تاجران و سرمایه‌گذاران هندی تباری کرده‌اند و هدف آنها این است که قدرت سیاسی مسلمانان را به طور کامل نابود کنند. با این تصور، او برای انگلیسی‌ها محدودیت‌هایی ایجاد کرد که به درگیری انجامید. سراج‌الدوله با وجود برخی حمایت‌های فرانسویان، در جنگ معروف پلاسی (منطقه‌ای نزدیکی مرشدآباد در بنگال) در ۱۷۵۷م. از انگلیسی‌ها شکست خورد و کشته شد. بدین ترتیب، نیروهای انگلیسی پس از مدتی، کنترل کامل بنگال را به دست گرفتند.^۱ بسیاری از تاریخ نگاران، پیروزی آنها را در این جنگ آغاز سلطه مستقیم بریتانیا بر شبه قاره هند می‌دانند.^۲

۱-۲- حیدر علی حاکم میسور

یکی دیگر از امیران مسلمان، به نام حیدر علی، در مناطق جنوبی هند (میسور) در سال ۱۱۹۵ق. / ۱۷۸۱م. علیه استعمارگران انگلیسی قیام کرد. او همزمان با نیروهای انگلیسی، نظام حیدرآباد دکن و «ماراتا»ها درگیر بود و در

۱ - عبدالسلام خورشید و روشن آراء راؤ، تاریخ تحریک پاکستان، اسلام آباد: مقتدره قومی زبان، ۱۹۹۳، ص ۱۲.

۲ - پی. هاردی، مسلمانان هند بریتانیا، ترجمه حسن لاهوتی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹، ص ۴۸.

نهایت با همکاری نظام حیدرآباد دکن و ماراتاها، جبهه‌هایی متحد در برابر افراد انگلیسی تشکیل داد؛ اما این جبهه، به سبب اهداف و منافع متفاوت شکست خورد. سرانجام حیدرعلی به تنهایی، مقابل استعمارگران به پاخاست، اما بیماری سرطان به وی مهلت نداد و در ۱۷۸۲م. بر اثر همین بیماری درگذشت و پسرش تیپوسلطان جانشین او شد.^۱

۱-۳- تیپوسلطان دومین حاکم میسور

تیپوسلطان، پسر حیدر علی، سومین و واپسین حرکت مهم مسلمانان هند را انجام داد. وی پس از درگذشت پدر، حاکم میسور شد. او بنا به ملاحظه‌های پیشین، به این نتیجه رسید که برای ایستادگی در برابر توطئه‌های انگلیس، باید حمایت همه‌جانبه داخلی و خارجی را به دست آورد؛ از این رو، وی از یک سو با هدف کسب حمایت‌های داخلی، به سود مردم تحت حاکمیت خود کارهایی کرد و از سوی دیگر، کوشید تا از پشتیبانی شاهان ایرانی، سلاطین عثمانی و حتی فرانسه برخوردار شود. اما اقدام‌های تیپوسلطان نیز به نتیجه مطلوب نرسید و با خیانت عناصر نفوذی در سال ۱۷۹۹م. شکست خورد و در درگیری با انگلیسی‌ها کشته شد.^۲ پس از تیپوسلطان، حرکت‌های طبقات حاکم مسلمانان هند، ضد استعمارگران انگلیسی تقریباً به پایان رسید و خیال انگلیسی‌ها از امیران مسلمان آسوده شد و آنها سرزمین هند را در عمل، زیر فرمان کامل خود درآوردند؛ با این همه پایداری رهبران مذهبی مسلمانان هنوز ادامه داشت. از این پس، انگلیسی‌ها از جنبش‌های مذهبی مسلمانان که جنبه نظامی نیز یافته بود، احساس خطر می‌کردند.

۲- جنبش‌های مسلمانان اصلاح طلب

جنبش‌های مذهبی مسلمانان هند، برای مبارزه با انگلیس، در قالب جریان‌های احیاگر و اصلاح طلب مذهبی ظاهر شد. سرسلسله این جریان‌ها، شاه ولی الله دهلوی بود که هم زمان با فروپاشی امپراتوری گورکانیان، تلاش‌های اصلاح‌گرایانه خود را آغاز کرده بود. جنبش وی را پسران و پیروانش ادامه دادند

۱ - عبد السلام خورشید، همان، ص ۱۲.

۲ - همان، ص ۱۲ و ۱۳.

که مهم‌ترین آنها عبارت بودند از : شاه عبدالعزیز، سیداحمد بریلوی (شهید) و شاه اسماعیل. افزون بر آن در بنگال نیز حاجی شریعت‌الله و تیتومیر جنبش‌هایی پدید آوردند که در تاریخ مبارزات مسلمانان هند اهمیت ویژه‌ای دارد.

۲-۱- شاه عبدالعزیز (۱۸۲۴-۱۷۴۶م.)

شاه عبدالعظیم از پسران شاه ولی الله، پیرو آموزه‌های مکتب ولی‌اللهی بود. او بیشترین کوشش خود را به مبارزه با مداخله حکومت کمپانی هند شرقی در امور مذهبی و قوانین اسلامی قرار داد. تا هنگامی که مسلمانان، دارای قدرت سیاسی در هند بودند، برای امور شخصی و اجتماعی خود از قوانین اسلامی برخوردار بودند؛ ولی با افزایش نفوذ کمپانی هند شرقی در این سرزمین، استعمارگران انگلیسی در امور مذهبی و قوانین اسلامی مداخله کردند؛ به ویژه آنان در آخرین دهه سده هیجدهم و نخستین دهه سده نوزدهم، کوشیدند قوانین مورد نظر خود را جانشین احکام شریعت کنند. شاه عبدالعزیز در برابر اقدامات انگلیسی‌ها واکنش تندی نشان داد و به مداخله رسمی در احکام شریعت و قوانین اسلامی اعتراض کرد. او نگران آن بود که شریعت حنفی با ظهور قوانین «انگلو-اسلامی» کمپانی هند شرقی متوقف شود. شاه عبدالعزیز برای ابراز مخالفت خود با اقدام‌های مداخله‌گرانه انگلیسی‌ها، مناطق شمالی هند را با صدور فتوایی «دارالحرب» اعلام کرد، که تحت سلطه استعماری بریتانیا قرار داشت. او هم چنین رژیم استعماری حاکم بر مناطق شمالی هند را نامشروع خواند و یادآوری کرد که استعمارگران انگلیسی، نظام مالیاتی و قوانین کیفری هند را در جهت منافع خود قرار داده اند. او تأکید کرد که تنها پاسخ مسلمانان در برابر اقدام‌های مداخله‌گرانه انگلیسی‌ها «جهاد» است.

به لحاظ فکری، شاه عبدالعزیز از افرادی است که به مطالعه قرآن، گسترش دانش دینی در سطح عموم و ایجاد انگیزه فراگیری دانش برای مسلمانان تأکید داشت. هدف او، تفهیم اصول شریعت به مسلمانان و استوارکردن زندگی آنها بر پایه این اصول بود. به نظر می‌رسد، اندیشه اصلی شاه عبدالعزیز این بود که به حاشیه رفتن اسلام در هند، سبب پیروزی کافران بر مسلمانان شده است و از

این رو راه رهایی از سلطه کفار، بازگشت جامعه به دامن اسلام است.^۱

۲-۲- سیداحمد بریلوی (۱۷۸۶-۱۸۳۱م.)

سیداحمد (شهید)، از شاگردان شاه عبدالعزیز و پایه‌گذار «جنبش مجاهدین» بود. او در نیروهای امیرخان نواب تونک، حرفه سپاهیگری را فراگرفته بود. وی نخستین کسی است که حرکت‌های اصلاحی گذشته را به اقدام‌های سیاسی و نظامی نزدیک کرد.^۲ سیداحمد بریلوی در آغاز تحت تأثیر اندیشه‌های شاه ولی‌الله و شاه عبدالعزیز به اصلاح جامعه مسلمانان هند روی آورد و در مناطق سهارانپور، رامپور، بریلی، لاکهنو، بنارس و کلکته، هزاران نفر از مسلمانان را وادار کرد از سنت‌های غیر اسلامی دست کشیده، زندگی خود را بر اساس اسلام ناب استوار سازند. او در ژوئیه ۱۸۲۱م. به سوی مکه حرکت کرد و در ۱۸۲۲م. به آن جا رسید. او پس از ادای فریضه حج در نوامبر ۱۸۲۳م. به هند بازگشت و با هدف مبارزه با حاکمان سیک، به ویژه رنجیت سینگ، در پنجاب و مناطق هم‌مرز افغانستان پیروان خود را کر سازماندهی کرد که شالوده حرکتی بود که بعداً به «جنبش مجاهدین» معروف شد.

سیداحمد در ژانویه ۱۸۲۶م. به همراه تقریباً پنج‌هزار مسلمان که به سبب اهداف جهادی خود، «مجاهد» خوانده می‌شدند، به سوی مناطق مرزی افغانستان حرکت کرد و سرانجام در نزدیکی پیشاور مستقر شد. در ژانویه ۱۸۲۷م. وی از سوی یاران خود امام خوانده شد و شماری از مردم با او بیعت کردند و بدین ترتیب توانست در مناطق تحت نفوذ خود در اوایل سال ۱۸۲۷م. نوعی حکومت اسلامی بنیاد نهد. او بسیاری از افراد قبایل محلی (پشتون‌ها) را علیه حاکمان سیک بسیج کرد و چهار سال با سیک‌ها درگیر بود و در این مدت، برخی از مناطق پیشاور و مردان را زیر فرمان خود در آورد.

سیداحمد کوشید در مناطق تحت نظارت خود، احکام شریعت اسلامی را اجرا کند؛ اما از یک سو، سخت‌گیری‌های مذهبی او، اسباب نارضایتی قبایل

۱- پی. هاردی، همان، ص ۷۶.

۲- اولیور ر. آ.، افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، ترجمه ابوالحسن سرو مقدم، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹، ص ۹۰.

پشتو را فراهم کرد. از سوی دیگر، بسیاری از افراد این قبایل، سیداحمد و همراهان او را نیروی بیگانه در منطقه خود تلقی کردند و معتقد بودند که آنها برای مردم این منطقه مشکلاتی پدید آورده‌اند. بنابراین مردم بومی برای اخراج او و همراهانش از این منطقه، حتی به زور نیز متوسل شدند. در نتیجه این فشارها، سیداحمد که می‌خواست به کشمیر برود، در منطقه بالاکوت با نیروهای سیک روبه رو شد. در این درگیری، سیداحمد و تقریباً ششصد تن از پیروانش در ۶ می ۱۸۳۱م. ۲۴/ ذی‌قعدة ۱۲۴۶ق. به دست نیروهای سیک کشته شدند. بسیاری از پیروان سیداحمد که از این درگیری، جان سالم به در بردند، به هندوستان بازگشتند. علل شکست حرکت سیداحمد، این بود که وی با هدف اصلاحات مذهبی و تبلیغ جهاد، میان قبایل پشتو، تلاش کرد آنها را به ترک آداب و رسوم ایلاتی و پذیرش شریعت اسلامی مجبور کند. هم چنین نحوه فعالیت‌های وی در میان خان‌های قبایل محلی، این ذهنیت را پدید آورد که قدرتشان به نفع علما سلب شده است و نقش آنها را در قیام مسلحانه (جهاد) نادیده گرفته‌اند. به هر حال، برای حمایت از افراد باقی مانده جنبش مجاهدین، سازمان زیرزمینی در هند تشکیل شد که در آن، افرادی مانند مولوی ولایت‌علی و عنایت‌علی نقش مهمی ایفا کردند و بدین ترتیب، فعالیت‌های این جنبش با شیوه‌های گوناگون تا زمان جنگ آزادی ۱۸۵۷م. ادامه یافت و در این جنگ نیز پیروان سیداحمد نقش مهمی داشتند.

در مجموع، می‌توان گفت که سیداحمد، بهترین نماینده آن شعبه از مکتب فکری شاه ولی‌الله است که هدفش پاک‌سازی جامعه اسلامی از عقاید و اعمال غیراسلامی و بازگشت به اسلام راستین بود، اما به لحاظ سیاسی، هدف نهایی سید احمد، بازگرداندن اشرافیت و قدرت سیاسی گورکانیان نبود؛ بلکه هدفش ساختن قالبی از امت مسلمان صدر اسلام بود تا شکوه از دست‌رفته مسلمانان هند را بازگرداند. برخی نویسندگان معتقدند که هدف نهایی سیداحمد، مبارزه با استعمارگران انگلیسی در هند بود. تفکر سیداحمد برای بازگشت به اسلام راستین، بر پایه قرآن و سنت استوار بود. برنامه اصلاحی او، سه پایه اساسی داشت که عبارت بودند از: اعتقاد به توحید، از بین بردن چندگانه پرستی و حذف

صوفی گری مرفه‌گرا از صحنه روزگار. برخی از صاحبین ظران معتقدند که حرکت سیداحمد، نخستین دعوت مذهبی در هند بود که به یک جنبش همگانی سیاسی- نظامی تبدیل شد.^۱

۲-۳- شاه اسماعیل (۱۷۸۱-۱۸۳۱م.)

نوه شاه ولی الله از یاران نزدیک سیداحمد بریلوی بود و نام او در جای جای تاریخ جنبش‌ها و جریان‌های فکری- سیاسی مسلمان هند دیده می‌شود. هنگامی که سیداحمد، حرکت‌های اصلاح‌طلبانه و جهادی خود را آغاز کرد، شاه اسماعیل ضمن بیعت با وی در مبارزه‌های او شریک شد. او همراه سید احمد، به مکه رفت و پس از بازگشت به هند، کوشش‌های بسیاری برای سازماندهی مسلمانان هند در جنبش مجاهدین بسیار تلاش کرد. او در مبارزه بر ضد سیک‌ها نیز همواره، همراه سیداحمد بود و سرانجام در سال ۱۸۳۱م. همراه وی در نبرد با سیک‌ها کشته شد.

شاه اسماعیل با هدف اصلاح جامعه مسلمانان، آثار بسیاری به زبان‌های اردو، فارسی و عربی نوشت که معروف‌ترین آنها تقویت الایمان است. موضوع محوری این کتاب «توحید» است. آثار دیگر وی عبارتند از: *ایضاح، منصب امامت و طبقات*. شاه اسماعیل به لحاظ فکری از شاه عبدالعزیز الهام می‌گرفت. بعدها محمد قاسم نانوتوی در پیروی از آموزه‌های شاه اسماعیل دیوبند را برای تجدید حیات و اصلاح اسلام بنیان نهاد. از سوی دیگر، احمد رضاخان، پایه‌گذار مکتب بریلوی با مریدان شاه اسماعیل و پیروان مکتب دیوبند مبارزه کرد و بدین ترتیب بر سر آموزه‌های شاه اسماعیل، مناقشه‌ها و مباحثه‌های دینی زیادی صورت گرفت.^۲

۲-۴- شریعت الله و تئوری نظام خلافتی در اندیشه او

بنگال نیز از مراکز مهم احیای دینی در هند بود. در این منطقه، به طور عمده

۱- پی. هاردی، همان، ص ۷۶-۷۹؛ ثروت صولت، *تاریخ پاکستان کی بری لوگ*، لاهور (پاکستان)، ۱۹۹۰، ص ۲۲۱-۲۲۷؛ خورشید و راؤ، همان، ص ۱۴؛ مشیر الحسن، *جنبش اسلامی و گرایش‌های قومی در مستعمره هند*، ترجمه حسن لاهوتی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷، ص ۳۵۰.

۲- مشیرالحسن، همان، ص ۳۶۳ و ۳۶۴؛ ص ۲۴۶-۲۴۹؛ پی. هاردی، همان، ص ۷۷ و ۷۸.

دو حرکت صورت گرفت و بر افکار مذهبی-سیاسی مردم تأثیر اساسی گذاشت. این دو حرکت، عبارت بودند از: جنبش فرایضی حاجی شریعت‌الله و جنبش طریقه محمدیه تیتومیر که با هدف احیای فرایض دینی در سال ۱۸۰۳م. پدید آمد. پایه‌گذار آن، حاجی شریعت‌الله (۱۸۴۰-۱۷۸۱م.) در منطقه بهادرپور بنگال، به دنیا آمد. او درهیجده سالگی به مکه رفت و تا سال ۱۸۱۸م. در آنجا ماند. حاجی شریعت‌الله، در این مدت فقه حنفی رافرا گرفت و عضو فرقه قادریه شد. در آن زمان، از یک سو فرهنگ و جامعه مسلمانان بنگال، همانند بسیاری دیگر از نقاط هند، تحت تأثیر سنت‌های هندوه قرار گرفته بود و از سوی دیگر، مسلمانان بنگال، تحت فشار شدید نظام ظالمانه فئودالی قرار داشتند.^۱ حاجی شریعت‌الله که از افکار رایج در مکه تأثیر گرفته بود، در سال ۱۸۱۸م. به بنگال بازگشت و جنبشی را با هدف اصلاح عقاید جامعه مسلمانان، ترویج توبه و اجرای فرایض دینی به راه انداخت. پیام او این بود که مسلمانان باید فرایض (واجبات) دینی خود را با بهره‌گرفتن از قرآن و سنت رسول (ص) و اعتقاد به وحدانیت خداوند (توحید) به طور دقیق و کامل به جای آورند.^۲ حاجی شریعت‌الله که مدعی احیای اسلام بر اساس قرآن، سنت پیامبر (ص) و فقه حنفی بود، با عرفان و تشیع نیز مبارزه کرد. او از یک سو، تقدیس صوفیان و جشن‌گرفتن روز میلاد پیامبر (ص) را رد می‌کرد و از سوی دیگر، مراسم عزاداری امام حسین (ع) را از جمله اعمال انحرافی تلقی و آن را محکوم می‌کرد.^۳ بدین ترتیب، جنبش فرایضی که از نظر فقهی، صبغه حنفی داشت، دست یابی به یک جامعه بنیادگرا، مانند عصر خلفای راشدین را ترویج می‌کرد. این جنبش، هند تحت حکومت بریتانیا را به مثابه دارالحرب می‌دانست.^۴ در آن زمان، مالکان زمین‌های کشاورزی در بنگال-که به طور عمده هندو بودند، با شیوه‌های گوناگون، حقوق

۱- همان، ص ۸۰.

۲ - Ira M. Lapidus, A History of Islamic Societies, Cambridge: Cambridge University Press, ۱۹۹۱, pp, ۷۲۱ - ۷۲۲.

۳ - عزیز احمد، تاریخ تفکر اسلامی در هند، ترجمه نقی لطفی و محمدجعفر با حقی، تهران: کیهان، ۱۳۶۷، ص ۱۸.

۴ - ثروت صولت، تاریخ پاکستان، (کی بری لوگ)، لاهور، ۱۹۹۰، ص ۱۴۸.

کشاورزان و کارگران زحمتکش را پایمال می‌کردند. حاجی شریعت‌الله علیه این نظام فئودالی نیز اعتراض کرد و در این زمینه از حمایت‌های گسترده کشاورزان برخوردار شد. او جبهه محکمی در برابر فئودال‌ها تشکیل داد؛ ولی پیش از هر گونه اقدام جدی در این زمینه درگذشت و پس از وی، پسر او محسن، معروف به دودومیان (۱۸۱۹-۱۸۶۰م.) راه پدرش را ادامه داد.^۱ دودومیان، جنبش فرایضی را از یک جنبش مذهبی به جنبشی ضد هندو^۱ و استعمار بریتانیا تبدیل کرد. وی در برخی دهکده‌های بنگال، در برابر حکومت، دولت تشکیل داده و در مناطق تحت نفوذ خود، نوعی نظام سلسله مراتبی برقرار کرد. بر اساس این نظام، هر روستا را یک خلیفه اداره می‌کرد. خلیفه، وظیفه ساخت و برپا کردن مدرسه، آموزش، اجرای درست آیین‌های اسلامی، اجرای عدالت و تشکیل گروه‌های مسلح را برای دفاع از منافع کشاورزان برعهده داشت. هر ده خلیفه، از یک مقام بالاتر فرمان می‌بردند که به طور مستقیم از رهبر جنبش، یعنی دودومیان دستور می‌گرفت. هر خلیفه، سرپرستی تشکیلاتی زیرزمینی را به عهده داشت و در امر تبلیغ، گردآوری کمک‌ها و رفع اختلاف‌های درونی فعالیت می‌کرد. اعضای جنبش فرایضی، اجازه نداشتند اختلاف‌های خود را بدون رضایت خلیفه ارشد، در دادگاه‌های بریتانیایی مطرح کنند و جنبش بدین منظور در مناطق تحت نفوذ خود، به ویژه در بنگال شرقی، نوعی حکومت مطلقه شرعی تشکیل داده بود. برخی مورخان بر این باورند که هدف نهایی دودومیان بیرون راندن انگلیسی‌ها و دستیاران آنها از بنگال و احیای حکومت مسلمانان در این منطقه بود. به همین سبب، انگلیسی‌ها در سال ۱۸۳۸م. این جنبش را سرکوب کردند.^۲ در مجموع می‌توان گفت که جنبش فرایضی، اعتراضی علیه نظام استعماری بریتانیا و کوشش برای از بین بردن انحطاط مذهبی مسلمانان، به ویژه در بنگال بود. درعین حال، این جنبش حرکتی برای مبارزه با بی‌عدالتی‌های اقتصادی و اجتماعی بود. این جنبش سرانجام شکست خورد و به اهداف نهایی خود نرسید،

۱ - عزیز احمد، همان، ص ۱۸؛ مشیر الحسن، همان، ص ۳۵۹ و ۳۶۰؛ پی. هاردی، همان، ص ۸۰ و ۸۱.

۲ - پی. هاردی، همان، ص ۸۱ و ۸۲ خورشید و راؤ، همان، ص ۱۵.

اما توانست زمینه را برای بیداری مسلمانان بنگال فراهم کند.^۱

۲-۵- سید میر نثار علی و مبارزه با استعمار

سید میر نثار علی، معروف به تیتومیر نیز از اصلاح‌طلبان برجسته بنگال غربی بود که در این منطقه، جنبش طریقه محمدیه را به راه انداخت. وی پس از فراگیری زبان‌های فارسی و عربی و گذراندن درس‌های مقدماتی اسلامی به خدمت زمین داران هند درآمد؛ اما پس از مدتی به جرم مخالفت با نظام فئودالی، زندانی شد. وی پس از رهایی از زندان، در سال ۱۲۳۸ ق. / ۱۸۲۷ م. پس از بازگشت به بنگال، خود را به عنوان خلیفه سیداحمد بریلوی، معرفی و فعالیت‌های اصلاح طلبانه خود را درچارچوب جنبش طریقه محمدیه آغاز کرد. او معتقد بود که باورهای اصیل اسلامی باید به گونه‌ای زنده شود که از فرهنگ محلی، به ویژه هندویی، متأثر نباشد. وی با این تصور در بنگال از برتری قرآن و سنت سخن می‌گفت و آیین‌های صوفی‌گری را به شدت محکوم می‌کرد. برخی شواهد نشان می‌دهد که تیتومیر با جنبش مجاهدین سیداحمد بریلوی در ارتباط بود. تیتومیر، نیز مانند دودومیان با فئودال‌های هندو و حتی مسلمان درگیر شد و کوشید مردم بنگال را از ستم آنها برهاند. وی به زور، حتی برای مدتی سه منطقه را در بنگال زیرفرمان خود درآورد و ضربات سنگینی به فئودال‌های این مناطق وارد ساخت. سرانجام درگیری‌های سختی میان پیروان تیتومیر و نیروهای فئودال درگرفت و نیروهای دولت استعماری بریتانیا نیز به سود فئودال‌ها وارد صحنه شدند. در نوامبر ۱۸۳۱ م. پیروان تیتومیر سرکوب شدند و وی، همراه پنجاه نفر از پیروان خود کشته شد و حدود سیصد و پنجاه نفر نیز دستگیر شدند. بدین ترتیب، جنبش طریقه محمدیه در بنگال به پایان رسید، این جنبش هم اکنون در کشور بنگلادش به عنوان یک رهبر اجتماعی، شناخته می‌شود.^۲ در مجموع، دو علت اصلی، زمینه را برای ظهور جنبش‌های اصلاح‌طلب، خلافتی و احیاگر مسلمانان هند در سده سیزدهم قمری/نوزدهم

۱ - ثروت صولت، همان، ص ۲۴۸.

۲ - پی. هاردی، همان، ص ۸۲ و ۸۳.

میلادی فراهم کرد: افول قدرت سیاسی حاکمان مسلمان گورکانی و ظهور قدرت استعماری بریتانیا و آمیخته شدن باورهای مذهبی مسلمانان با باورهای هندو، آنها در زمان حاکمیت گورکانیان، قدرت مذهبی مسلمانان نیز همراه اقتدار سیاسی آنها در این سرزمین پیشرفت کرد، اما برخی حاکمان، به ویژه اکبرشاه، به دلایل سیاسی و برای کسب پشتیبانی هندو، با پیروان مذاهب دیگر همسو شدند و در نتیجه، بسیاری از باورهای اسلامی با باورهای هندوان در هم آمیخت. هنگام افول قدرت سیاسی گورکانیان، بسیاری از رهبران مذهبی مسلمانان، دوری از مذهب و بدعت گذاری را علت اصلی کاهش قدرت سیاسی و انحطاط اجتماعی مسلمانان می دانستند. از سوی دیگر، مسلمانان هند، ظهور تدریجی قدرت استعماری بریتانیا را در قالب کمپانی هند شرقی نیز به آسانی نپذیرفتند. آنها بریتانیایی ها را خائنانی می دانستند که نخست از مسلمانان امتیازهای تجاری گرفتند و سپس به آنان خیانت کردند. مسلمانان در این جنبشها پیروزی خاصی به دست نیاوردند، اما توانستند هویت مذهبی خود را در هند از مرگ حتمی نجات دهند و بسترهای لازم را برای مبارزه های آتی هم کیشان خود در این سرزمین فراهم آورند. مسلمانان هند در سال ۱۸۵۷م. با شورش بزرگ سپاهیان، همت نهایی خود را به کار گرفتند تا شکوه از دست رفته خود را بازیابند.

۳- اتحاد ضد استعماری مسلمانان و هندو ها

طبقات بالای مسلمان و هندو که در مناطق شمالی و مرکزی هند، زندگی می کردند، علیه بریتانیا وارد عمل شدند. اقدامها و سیاستهای استعماری بریتانیا، بیشتر اقشار هندی را ناراضی کرده بود. بسیاری از افراد طبقه بالا از امارت و زمینهای خود محروم شده بودند؛ درحالی که سیاستهای فرهنگی و اجتماعی آن دولت استعماری، خشم مردم را برانگیخته بود. مسلمانان و هندو، از تبلیغ گسترده مسیحیت در هند نیز به شدت نگران بودند. سرانجام نیروهای انگلیسی، قیام ۱۸۵۷م. را به شدت سرکوب کردند و بهادر شاه ظفر به رانگون تبعید شد و بدین ترتیب، حکومت گورکانیان در هند برای همیشه پایان یافت. با این که در قیام ۱۸۵۷م. مسلمانان و هندو، هر دو همراه بودند؛ اما انگلیسیها، مسلمانان هند را مسئول اصلی شورش می دانستند. در نتیجه، روابط انگلیسیها

با مسلمانان هند آشکارا به سردی گرایید و آنان از فعالیت در عرصه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی محروم شدند. در برابر حوادث ۱۸۵۷م. مسلمانان هند نیز واکنش‌های گوناگونی از خود نشان دادند که وجه مشترک آن، دست کشیدن از مبارزه‌های نظامی و روی آوردن به فعالیت‌های فکری آموزشی و پرورشی بود.^۱

ب: جنبش‌های فکری و فرهنگی؛ تغییر تاکتیک مبارزه

واکنش‌های مسلمانان پس از قیام ۱۸۵۷م. به چند گرایش فکری اساسی و مهم قابل تقسیم است، که سر سلسله حرکت‌های بعدی در کل منطقه قرار گرفت. این گرایش‌ها عبارتند از: ۱- جنبش علیگر و سرسیداحمدخان؛ ۲- مکتب دیوبند؛ ۳- مکتب بریلوی؛ ۴- ندوة العلماء.

۱- علیگر؛ جنبش روشن فکری آموزشی و مبارزه نرم

این جنبش که از اندیشه‌های سرسیداحمدخان متأثر است، بر آن بود که مسلمانان هند برای رهایی از عقب‌ماندگی و به ویژه فشار ناشی از قیام سال ۱۸۵۷م. باید علوم جدید، همچون زبان انگلیسی را فراگیرند و به جای درگیری با انگلیسی‌ها، هم‌زیستی با آنها را برگزینند. سرسیداحمدخان در حوزه‌های دینی و اجتماعی خواهان نوگرایی بود و با مشاهده ظواهر تمدن غربی، آنها را پذیرفت و به فکر انطباق آن با جامعه مسلمانان شبه قاره افتاد. سرسیداحمدخان با مشروع جلوه‌دادن سلطه بریتانیا بر سرزمین هند، استدلال می‌کرد که مسلمانان هند می‌توانند تحت سلطه انگلیسی‌ها به آرامی زندگی و شریعت اسلامی را به طور کامل اجرا کنند. در واقع، سرسید و همفکران او مشاهده کردند که انگلیسی‌ها پس از قیام سال ۱۸۵۷م. تنها از مسلمانان انتقام گرفتند. از این رو، نگران بودند که در آینده، مسلمانان تنها افرادی خواهند بود که از نظر آموزش و اشتغال عقب خواهند ماند. طبق این تصور، سرسیداحمد، نوعی جنبش آموزشی به راه انداخت که هدفش با سوادکردن مسلمانان بود؛ به گونه‌ای که آنها با حاکمان انگلیسی نیز هم‌زیستی داشته باشند.

سرسیداحمد در جریان قیام ۱۸۵۷م. برای ایجاد تفاهم میان انگلیسی‌ها و مسلمانان و پس از سرکوب این قیام برای برطرف ساختن بدگمانی انگلیسی‌ها به

۱- همان، ص ۹۶-۱۰۲؛ نیز نک: Lapidus, op. Cit, P. ۷۲۳.

مسلمانان هند بسیار کوشید و به همین منظور، کتاب‌هایی مانند: اسباب بغوات هند = (علل شورش هند) (۱۸۵۷م.) و شرحی درباره مسلمانان صدیق هند (۱۸۶۰م.) را به نگارشت تا از یک سو، انگلیسی‌ها را وادار کند سیاستی مسالمت‌جویانه بر پایه حسن نیت، درباره مسلمانان در پیش گیرند و از سوی دیگر، تلاش کرد مسلمانان را قانع کند که افکار غربی، ضد اسلام نیست.^۱ سرسیداحمد، برای اجرای افکار و اندیشه‌های خود به فعالیت‌های آموزشی روی آورد. وی در سال ۱۸۶۳م. «جامعه ادبی محمدان» و برای ترجمه کتب انگلیسی به زبان اردو «جامعه علمی غازی پور» را در سال ۱۸۶۴م. بنیاد نهاد. بدین ترتیب، مسلمانان هند فعالیت‌های علمی و ادبی را آغاز کردند. سرسیداحمد، در سال ۱۸۶۸م. از انگلیس دیدار کرد و در آن جا با ظواهر نوگرایی و پیشرفت آشنا شد. وی پس از بازگشت از انگلیس، دو کار بزرگ انجام داد: نخست، در دسامبر ۱۸۷۰م. مجله تهذیب/الاخلاق را منتشر کرد تا مسلمانان هند را با مفاهیم نوگرایی و پیشرفت آشنا کند. سپس «دانشکده انگلیسی- شرقی محمدان» را در اول ژانویه ۱۸۷۸م. در علیگر تأسیس کرد. بسیاری از شخصیت‌های مسلمان که در آغاز سده بیستم، رهبری مسلمانان هند را به دست گرفتند، از همین مرکز علمی- آموزشی برخاسته بودند. سرسیداحمد، با هدف گسترش فعالیت‌های علمی- آموزشی خود، در دیگر مناطق هند، نهادی را در سال ۱۸۸۴م. به نام «کنفرانس آموزشی محمدان» پدید که زمینه را برای آغاز فعالیت‌های سیاسی مسلمانان هند فراهم کرد. هنگامی که وی در سال ۱۸۹۸م. درگذشت، فعالیت‌های علمی- آموزشی وی به اوج خود رسیده بود.^۲ سرسیداحمد به لحاظ فکری، اسلامی سازگار با پیشرفت را مطرح می‌کرد. او از یک سو، می‌کوشید مسلمانان را قانع سازد که اسلام با علوم جدید سازگار و همسوست و از سوی دیگر، اسلام را نزد غربی‌ها، دینی عقل‌گرا و محترم معرفی کرد.^۳ نکته قابل توجه این که سرسید، تقلید را برای فکر بشر ویرانگر می‌دانست

۱ - پی. هاردی، همان، ص ۱۳۷ و ۱۳۸.

۲ - خورشید و راؤ، همان، ص ۴۲ و ۴۶ - ۵۰ نیز نک: Ibid, p ۷۲۷.

۳ - Ibid.

و با تأکید بر اهمیت ترویج اجتهاد، معتقد بود که اجماع نسل گذشته، نمی‌تواند مقید کننده مردمی باشد که در سده نوزدهم زندگی می‌کنند. بنابراین، وی دیدگاه سنتی اسلام را مانعی حقیقی بر سر راه پیشرفت مسلمانان می‌دانست^۱ و بر این باور بود که باید با نوگرایی در اسلام، آن را با شرایط سیاسی، فرهنگی و فنی دوره جدید هماهنگ و سازگار کرد. با توجه به اینکه کوشش سرسیداحمد، در حوزه سیاسی بر هماهنگی مسلمانان با قدرت حاکمه بریتانیا متمرکز بود، وی کوشید علوم غربی را با اسلام هماهنگ و سازگار نشان دهد. وی برای تأیید استدلال خود حتی قرآن را با روشی نو تفسیر می‌کرد و با استناد به آیات قرآن، دین اسلام را با علوم جدید سازگار می‌دانست.^۲

نظام خلافتی، از دیدگاه سرسید احمد

سرسیداحمد، با احساسات پان‌اسلامی مخالفت می‌ورزید و با انتقاد از امپراتوری عثمانی در عصر خود استدلال می‌کرد که حکمرانی که توان ندارد از مسلمانان و اجرای شریعت دفاع کند، نمی‌توان او را خلیفه مسلمانان دانست. وی مدعی بود که هیچ نص قرآنی یا حدیثی، تصور خلافت جهانی را تأیید نمی‌کند و در عمل نیز در تاریخ اسلام به طور هم زمان سه خلافت وجود داشته است: عباسیان در بغداد، فاطمیان در مصر و امویان در اسپانیا. سرسیداحمد با همین تصور، چندین مقاله در بطلان ادعای خلافت سلطان عبدالحمید نوشت و مسلمانان هند را از پشتیبانی وی بر حذر داشت.^۳

سرسیداحمد به دلیل افکار و اندیشه‌های غرب‌گرایانه خود، در معرض نقد و اعتراض جریان‌ها و شخصیت‌های بسیاری قرار گرفت؛ به ویژه، پیروان جریان دیوبند، به شدت با وی مخالفت کردند. هم‌چنین سیدجمال نیز که از معاصران او بود، از سرسیداحمد بسیار انتقاد کرده است. سیدجمال در رساله نیچریه، افکار سرسیداحمد را درباره ماده و طبیعت، نقد کرد و در مجله عروه الوثقی یادآور شد که «بزرگ‌ترین مبلغ مسلک مادی، یکی از مسلمانان هند به نام احمدخان بهادر

۱ - مشیر الحسن، همان، ص ۳۵۱.

۲ - Ibid., p. ۲۲۸

۳ - پی. هاردی، همان، ۲۴۱-۱۴۳.

است. این شخص از کسانی است که به سبب بهره‌ای ناچیز به مساعدت انگلیسی‌ها کمر بسته است. « در مجموع، سرسیداحمد با وجود نقد و اعتراض بسیار، از سوی برخی جریان‌ها و شخصیت‌های مسلمان، تا پایان زندگی بر اندیشه‌های خود پایدار ماند. این حقیقت را نمی‌توان انکار کرد که وی پایه‌گذار جنبشی بود که حدود نیم قرن در رهبری سیاسی و اجتماعی مسلمانان هند، نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کرد و نیروی روانی لازم را برای ادامه حیات مسلمانان آن دیار فراهم آورد.

۲- تاسیس مکتب علمی-مذهبی دیوبند برای مقابله با استعمار

نیروهای مذهبی شبه قاره که به قیام سال ۱۸۵۷م. امید فراوان بسته بودند، پس از سرکوب آن قیام به دلیل اوضاع بحرانی پیش آمده، خود را از حالت هجومی بیرون برده، به جنبه دفاعی روی آوردند. انگلیسی‌ها که مسلمانان را عامل اصلی قیام ۱۸۵۷م. می‌پنداشتند، در جریان این قیام و پس از آن، بسیاری از عالمان و رهبران مذهبی را کشتند و برخی دیگر را زندانی کردند. بسیاری از نیروهای مذهبی، به شهرهای دیگر و حتی خارج از هند مهاجرت کردند. در همین حال، میسیونرهای مسیحی، زمینه را برای فعالیت‌های تبلیغی خود آماده دیده، برای ترویج مسیحیت در جامعه هند به اقدامات گسترده‌ای دست زدند. درچنین شرایطی، برخی پیروان شاه ولی الله، سیداحمد بریلوی، حاجی شریعت‌الله، به فکر حفظ هویت مسلمانان هند افتادند. آنها نیز همانند سرسیداحمدخان، برای دسترسی به اهداف خود، راه فعالیت فکری و آموزشی و پرورشی را برگزیدند، با این تفاوت که عالمان مذهبی، پیرو اسلام سنتی بودند، درحالی که سرسیداحمد، اسلام سنتی را وصله‌ای ناجور با دنیای جدید می‌پنداشت. به هر حال، عالمان مذهبی با حفظ دشمنی با دولت استعماری بریتانیا، در چند شهر شبه قاره، مکتب‌ها و مدرسه‌های مذهبی برپا کردند و ضمن خودداری از رویارویی مستقیم با انگلیسی‌ها، تلاش‌های خود را بر امور مذهبی و آموزش و پرورش مسلمانان هند متمرکز کردند تا زمینه را برای احیای اسلام فراهم سازند.

مهم‌ترین مکتب مذهبی که با هدف احیای در پانزدهم محرم الحرام

۱۲۸۳ق. (۳۰ می ۱۸۶۷م.) تأسیس شد، مکتب دیوبند بود. دیوبند، منطقه‌ای است که به طور تقریبی، درنود مایلی شمال شرقی دهلی و در ناحیه سهارانپور قرار دارد. محمد قاسم نانوتوی (۱۸۸۰-۱۸۳۲م.) با کمک حاجی عابدحسین، رشید احمد کنگوهی، ذوالفقار علی، فضل الرحمان و چند تن دیگر، در همین منطقه، مکتب دیوبند را بنیان نهادند. نخستین شاگرد این مکتب، محمود الحسن بود که بعدها، در شمار مهم‌ترین رهبران مسلمانان شبه قاره قرار گرفت. محمد قاسم نانوتوی که از شاه اسماعیل الهام می‌گرفت، مکتب دیوبند را با هدف تجدید حیات و اصلاح دین مسلمانان، بنیاد نهاد. نانوتوی در قیام ۱۸۵۷م. یکی از رهبران نیروهای ضد بریتانیا بود.^۱ پس از سرکوب قیام ۱۸۵۷م. هنگامی که دولت انگلیس، فرمان عفو عمومی شورشیان را صادر کرد، محمد قاسم نانوتوی نیز دوباره در اجتماعات ظاهر شد و فعالیت‌های خود را از طریق مکتب دیوبند ادامه داد. او در آیین نامه رسمی مکتب دیوبند، قانونی را به تصویب رساند، که بر اساس آن، مکتب دیوبند از پذیرش کوچک‌ترین کمکی از دستگاه حکومت یا افراد وابسته به دولت منع می‌شد و قرار شد برای تأمین هزینه‌های مکتب، کمک‌های مردمی گردآوری شود. هدف از این اقدام، جلوگیری از هرگونه مداخله و اعمال نفوذ دولت در امور مکتب بود. از این نظر، عدم وابستگی به دولت، شخص و یا گروه ویژه، به عنوان اصول اولیه مکتب دیوبند در نظر گرفته شد.^۲ افرادی چون رشیداحمد کنگوهی و محمودالحسن نیز برای پیشرفت و گسترش فعالیت‌های مکتب دیوبند بسیار کوشیدند.

برنامه درسی مکتب دیوبند، شامل قرآن، حدیث، فقه، منطق، فلسفه و علوم تجربی بود. افزون بر آن، در این مدرسه، درس‌های سنتی، مانند عربی، عروض و بدیع، معانی و بیان، کلام، فقه، تفسیر و طب تدریس می‌شد و از زبان انگلیسی یا علوم جدید در آن خبری نبود. شمار شاگردان این مدرسه تا پایان سال اول آن به ۷۸ نفر رسید که در میان آنها افزون بر طلاب مناطق گوناگون شبه قاره،

۱ - محمد اکبر شاه بخاری، *اکابر علمانی دیوبند*، لاهور (پاکستان): اسلامیات، ۱۳۴۶ق، ص ۱۳ - ۱۸.
 ۲ - Ibid, p. ۲۲۵

طلاب افغانستان نیز حضور داشتند.^۱ مکتب دیوبند که بعدها به دارالعلوم (مؤسسه تحصیلات عالی) تبدیل شد، با جذب اساتید برجسته، اهمیت علمی خود را میان مسلمانان نشان داد. شمار دانش‌آموختگان دارالعلوم دیوبند از پانزده نفر در دوره ۱۸۷۳-۱۸۶۷م. به ۹۴۹ نفر در دوره سال‌های ۱۹۲۲-۱۹۳۱م. افزایش یافت.

طی سی سال فعالیت دیوبند، مدیران این مکتب توانستند، چهل مدرسه جدید در سراسر هند تأسیس کنند. مدرسه دیوبند به لحاظ ساختار، ترکیبی متوازن از سنت و مدرنیته بود. دبستان‌هایی نیز تأسیس شد که در آنها برخلاف مدارس دولتی، قرآن، عربی و فارسی نیز به دانش‌آموزان آموخته می‌شد.^۲ این دارالعلوم به تدریج جنبه بین‌المللی یافت و از مناطق گوناگون، به ویژه آسیای میانه، چین، ایران و افغانستان، توجه جوانان مسلمان و علاقه‌مند به تحصیل علوم دینی را به خود جلب کرد. در نهایت، این دارالعلوم پس از الازهر مصر، دومین مرکز بزرگ آموزش علوم دینی به شمار آمد.^۳

اندیشه‌های مکتب دیوبند بر آموزه‌های فقه حنفی استوار بود. این مکتب در آغاز با به کارگیری روشی محافظه کارانه کوشید دانش‌آموختگانی بپروراند که در مقام ائمه جماعات، نویسندگان و واعظ و مدرس بتوانند از هویت مذهبی مسلمانان دفاع کنند. به لحاظ فکری، مکتب دیوبند از مکتب ولی‌اللهی الهام می‌گرفت. این مکتب، نوآوری را در اسلام رد می‌کرد و آن را بدعت می‌شمرد. پیروان این مکتب، معتقد بودند که لازمه رهایی از بند استعمار، آن است که مسلمانان به اسلام نخستین بازگردانده شود. مکتب دیوبند در نظر داشت با اصلاح آموزه‌ها و آیین‌های اسلامی و ترویج اسلام راستین، مسلمانان هند را گرد محور علما متحد کند. پیروان دیوبند طرفدار اتحاد اسلام بودند. این مکتب در آغاز از شرکت در فعالیت‌های سیاسی خودداری کرد. از آغاز سده بیستم، هنگامی که فعالیت‌های سیاسی در هند آغاز شد، دیوبندی‌ها نیز وارد صحنه‌های سیاسی شدند و در

۱ - پی. هاردی، همان، ص ۲۳۳؛ سیدمحبوب رضوی، تاریخ دیوبند، اکتبر ۱۹۵۲، ص ۷۵.

۲ - Ibid, pp. ۷۲۵-۷۲۹

۳ - عزیز احمد، همان، ص ۲۰ و ۸۴.

تحولات آن زمان، نقش بسیار اساسی را بر عهده داشتند.^۱

۳- تأسیس مکتب بریلوی با دورویکرد مبارزاتی

مهم‌ترین منتقد مکتب دیوبند، مکتب بریلوی بود. سی و چهارتن از عالمان برجسته مکتب بریلوی با صدور فتوایی در سال ۱۹۰۴م. عالمان دیوبند را به سبب نگرش‌های آنان درباره حضرت محمد (ص) کافر دانستند. اختلافات بریلوی‌ها و دیوبندی‌ها که به مسائل سیاسی نیز کشیده شد، هنوز به شدت ادامه دارد.^۲ مکتب بریلوی در واکنش به جنبش محمدبن عبدالوهاب و در مخالفت با باورهای دینی شاه ولی الله، شاه اسماعیل و علمای دیوبند پدیدار شد. احمد رضاخان و پیروان او بسیاری از افکار خود را بر اندیشه‌های شیخ عبدالحق دهلوی استوار کردند. احمد رضاخان، جنبش خود را از مدرسه «جامعه منظرالاسلام» واقع در بریلی و بر پایه باورهای حنفی، فعالیت‌های گسترده‌ای در واکنش به حرکت‌ها و باورهای وهابی‌ها و دیوبندی‌ها آغاز کرد. او هم چنین کوشید هویت مذهبی مسلمانان را در برابر فعالیت‌های مبلغان مسیحی و افراطی‌های هندو حفظ کند. احمد رضاخان با توجه به اهداف خود، در آغاز با ندوة العلماء نیز همکاری کرد؛ اما به زودی از آن جدا شد.

وی اصولاً در سه جهت فعالیت می‌کرد: ۱. دفاع از پیامبر اکرم (ص)؛ ۲. رد بدعت گزاران؛ ۳. رواج و اشاعه اصول عقاید مذهب حنفی. احمد رضاخان در پاسخ به برخی گفته‌های پیروان شاه اسماعیل که منکر فضیلت رسول اکرم (ص) بودند، مطالب جامعی نوشت و افکار خود را در این زمینه در قالب کتاب *صبح عن عیب کذب مقبوح نگاشت*.^۳ اختلاف‌های شدید احمد رضاخان با دیوبندی‌ها، به تدریج به مسائل سیاسی نیز کشیده شد. وی همکاری علمای دیوبند را با هندو، به ویژه در قالب حزب کنگره، نوعی خیانت به مسلمانان هند می‌دانست. او هم چنین مسلمانان را از شرکت در جنبش عدم همکاری، به رهبری گاندی بر حذر می‌داشت. پیروان احمد رضاخان بریلوی که مکتب

۱ - مشیر الحسن، همان، ص ۱۵، ۳۵۰ و ۳۵۱؛ اولیویه روا، همان، ص ۹۲.

۲ - مشیر الحسن، همان، ص ۳۶۵.

۳ - همان، ص ۳۶۹ و ۳۴۶.

بریلوی را بنیان نهاده بودند، احزاب و سازمان‌های زیادی در شبه قاره تشکیل دادند که اساس آنها مخالفت با اندیشه‌های دیوبندی‌ها بود. این مکتب، امروزه نیز در شبه قاره، فعالیت‌هایی گسترده و در صحنه‌های مذهبی و سیاسی حضور دارد.

۴- ندوة العلماء و مخالفت با جدایی دین از سیاست

ندوة العلماء نیز یکی دیگر از مراکز مهم مذهبی بود که در تجدید حیات مسلمانان هند بسیار مؤثر بود. این مدرسه را گروهی از علمای میانه‌رو هند در سال ۱۳۱۲ ق. (۱۸۹۴ م.) در لکنهو تأسیس کردند. نشستی برای تأسیس ندوة العلماء در سال ۱۸۹۴ م. به ریاست مولوی لطف‌الله در مدرسه فیض عام کانپور برگزار شد. در این نشست، عالمان مکتب‌های فکری گوناگون، از جمله ابراهیم آروی (حنفی)، محمدحسین بتالوی (اهل حدیث) و غلام‌الحسین (شیعه) شرکت داشتند. محرک عمده این اقدام، عبدالغفور، معاون تحصیل داری در دولت استعاری بریتانیا بود. شبلی نعمانی، مورخ و اندیشمند معروف هندی نیز از جمله بنیان‌گذاران این مدرسه بود که از ۱۳۲۲ تا ۱۳۳۲ ق. (۱۹۰۴ تا ۱۹۱۳ م.) سرپرستی آن را به عهده داشت.^۲ به گفته شبلی، هدف ندوة العلماء دفاع از اسلام در برابر حوادث جاری بود.^۳ اما در مجموع، این مدرسه، «ترویج و بهبود مطالعات اسلامی، جلوگیری از خرده‌گیری‌ها جدال برانگیز میان علماء، اصلاحات اجتماعی، بدون درگیر شدن فعال در امور سیاسی، تبلیغ ایمان و اعتقاد اسلامی و برقراری بخش قانون‌گذاری شرعی افتا را وجهه همت خود قرار داد.^۴ در منشور ندوة العلماء، بر ترویج مطالعات کلامی، پدیدآوردن وجه جمعی از آرای کلامی و کاهش اختلاف نظر میان متکلمان، احیای اخلاق و اصلاح کلی جامعه مسلمانان بدون درگیر شدن با سیاست، تصریح شده بود. شبلی نعمانی درباره کاهش نقش اجتماعی علماء، در زمان حکومت استعماری بریتانیا در هند بسیار نگران بود.^۵ به

۱- همان، ص ۳۶۵.

۲- خورشید و راؤ، همان، ص ۶۵؛ عزیز احمد، همان، ص ۸۴ و ۸۵.

۳- مشیر الحسن، همان، ص ۱۵.

۴- عزیز احمد، همان، ص ۲۰.

۵- همان، ص ۸۵.

باور وی، علما می‌توانستند وحدت عقاید و رفتار مسلمانان را در پرتو قرآن و حدیث، حفظ کنند.^۱ شبلی که راه و روش ندوة العلماء را ترسیم کرد، با اندیشه جدایی دین از سیاست سخت مخالفت کرد و کوشید از طریق برجسته‌کردن نقش مذهبی، اجتماعی و سیاسی علما، دین را با سیاست پیوند دهد. وی خطاب به نخستین کنگره ندوة العلماء، علما را به سبب سستی و بی‌حالی سرزنش و آنها را برای پیوستن به یکدیگر ترغیب کرد و بر لزوم سازماندهی ایشان اصرار ورزید. او از طریق ندوة العلماء، روحانیان را به سوی تفسیری روشنفکرانه از مذهب سوق داد و تأکید کرد که علما باید آموزش عربی و فارسی را از نو سر و سامان بخشند و دولت را زیر فشار قرار دهند تا در سیاست‌های خود درباره مسلمانان، تجدید نظر کند.^۲

با این که شبلی با افکار و اندیشه‌های سرسیداحمدخان مخالف بود، در مرکز علمی برپاشده به همت سرسید (علی‌گر) عربی و فارسی را تدریس می‌کرد. شبلی به روش سنتی تربیت شده بود؛ اما تلاش کرد خود را با چشم‌اندازهای علمی جهانی در پایان سده نوزدهم هماهنگ کند. فاروقی، به نقل از فضل‌الرحمان، می‌گوید: «اظهارات جدید شبلی اقتباسی بود و نه ابتکاری. . .؛ حتی همین اقتباس نیز بر علمای هم‌شأن او گران آمد و به او برچسب تجددطلبی زدند.»^۳

با توجه به اندیشه‌های شبلی، احتمالاً ندوة العلماء، بین محافظه‌کاری افراطی دیوبند و تجددگرایی سرسیداحمد(علی‌گر)، موقعیت میانه داشته است؛ اما این مکتب نیز جو محافظه‌کارانه‌ای پدید آورد و دانش آموختگان آن به لحاظ فکری، به طور معمول از فارغ‌التحصیلان دیوبند قابل تشخیص نبودند.^۴ برجستگی ندوة العلماء در گرایش‌های «پان‌اسلامی» نیز چشم گیر بود. مأموران دولت بریتانیا در گزارشی که به ویژه به تجزیه و تحلیل جنبش پان‌اسلامی اختصاص یافته بود، بدگمانی خود را درباره ندوة العلماء ثبت کردند.^۵ در مجموع، این مدرسه کوشید

۱ - مشیر الحسن، همان، ص ۱۴ و ۱۵.

۲ - همان، ص ۲۱.

۳ - همان، ص ۳۵۳.

۴ - عزیز احمد، همان، ص ۸۵.

۵ - پی. هاردی، همان، ص ۲۴۱.

راه اعتدال را برای احیای اسلام بپیماید و از افراط و تفریط دیوبند و علیگر پرهیزد. بنیان گذاران ندوة العلماء، خواهان تجدید نظر در متون آموزشی بودند که بتواند در رویارویی باتهدیدهای جدید کمک کند. یک مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی نیز زیر نظر ندوة العلماء تأسیس شد که «دارالمصنفین اعظم گر» نام داشت. این مؤسسه با چاپ کتاب، برای روشنگری و احیای مطالعات اسلامی بسیار کوشید. ندوة العلماء، مجله‌ای علمی-دینی نیز منتشر می‌کرد که هدف عمده آن، آگاه کردن عالمان دینی از افکار جدید و مسائل روز بود.^۱ افراد وابسته به مدرسه مزبور در حرکت‌های مذهبی-سیاسی مسلمانان هند در آغاز سده نوزدهم بسیار نقش آفرین بودند؛ اما این مکتب نتوانست دو نوع نظام آموزشی مذهبی و غیرمذهبی را در کنار یک دیگر قرار دهد و در نهایت به اهداف دیوبند گرایش یافت و بدین ترتیب، تلاش بنیانگذاران این مکتب برای ایجاد تفاهم میان علمای فرقه‌های گوناگون (حنفی، اهل حدیث، شیعه و...) استمرار نیافت.

جنبش‌هایی را که نگارنده در فواصل این مقاله برشمرد، هم اکنون نیز در کل شبه قاره شامل کشورهای بنگلادش، هندوستان، پاکستان، کشمیر و افغانستان و غیره، فعال بوده و هریک به فراخور شرایط، از ایدئولوژی، رهبری، جمعیت و قلمرو سرزمینی، برخوردارند. البته تفاوت آن با گذشته این است که جنبش‌های فکری سابق در قالب جریان‌ها و تشکل‌های متعدد بر اساس ادبیات زمان و فراخور حال، خاستگاه فکری جنبش‌های معاصر این منطقه می‌باشند. به عنوان نمونه، مسلم لیگ، جماعت اسلامی، تبلیغی جماعت، اهل حدیث، حزب التحریر، القاعده، طالبان، سپاه صحابه، جماعت العلماء، جمعیت العلماء، جملگی جریان‌هایی می‌باشند که خاستگاه فکری شان، به مکاتب و جریان‌های یاد شده برمی‌گردد. آگاهی از چگونگی نفوذ و گسترش این جریان‌ها در کل منطقه، نیاز به مطالعات استراتژیک و عمیق دارد. این مقاله به صورت مختصر، زیرساخت‌های فکری جریان‌های اسلامی فعلی در شبه قاره را تحلیل و ارزیابی کرده است که سرچشمه آنها به نوع تفکر اسلامی در هند مستعمره (قبل از تجزیه به پاکستان، هند و بنگلادش) بر می‌گردد.

۱ - عزیز احمد، همان؛ خورشید و راؤ، همان، ص ۶۵ و ۶۶.

مولانا فضل الرحمان جریان «جماعت العلماء هند» را در سال ۱۹۱۹م. پایه گذاری کرد و مرجع جزم اندیشان زیادی از کشورهای مختلف جهان شد. پس از تجزیه پاکستان، شاخه «جماعت اسلامی» به رهبری مولانا بشیراحمد عثمانی، فعالیت خود را در این کشور آغاز کرد و به زودی آن را به یک جریان سیاسی مطرح پاکستان مبدل ساخت. جماعت العلماء پاکستان در حال حاضر به دو گروه اقلیت و اکثریت تقسیم شده که رهبری جناح اکثریت آن را مولانا فضل الرحمان بر عهده دارد و رهبری جناح اقلیت نیز به عهده مولانا سمیع الحق است. آنان از نظر اندیشه دینی به نظریات علمای سلفی و مخالفت با اجتهاد و تجدد در حوزه دینی معتقدند. از نظر اندیشه سیاسی، این دو رهبر «پشتون دیوبندی» خواهان برقراری حکومت اسلامی از نوع حکومت طالبان بوده و قوانین سخت گیرانه ای را برای دولت ها در کنترل مردم تجویز می کنند. پژوهش گران درباره جریان فکری مولانا ابوالاعلی مودودی (۱۹۰۳-۱۹۷۹م.) رهبر و بنیان گذار حزب جماعت اسلامی شبه قاره، دیدگاه هایی برشمرده اند. برخی، این جریان را افراطی ترین جریان اسلامی در پاکستان و به عنوان شاخه «اخوانی» پاکستانی می دانند. برخی دیگر آن را متأثر از افکار شاه ولی الله دهلوی در قرن هیجدهم میلادی دانسته و بر این باورند که اندیشه او تفاوت زیادی با «جماعت العلماء پاکستان» دارد. مولانا مودودی برخلاف مولانا فضل الرحمان و سمیع الحق، به نظام سیاسی چند حزبی و انتخابات آزاد باور داشت و روش استفاده دولت ها از شیوه های مدرن و امروزی را مجاز می شمرد. مولانا مودودی در سال ۱۹۴۱م. گروه «جماعت اسلامی» در هند را پایه گذاری کرد که امروز بزرگ ترین حزب سیاسی مذهبی شبه قاره به شمار می آید و رهبری کنونی آن را «قاضی حسین احمد» در پاکستان و «غلام اعظم» در بنگلادش به عهده دارند. قاضی حسین احمد که خود را طرفدار وحدت اسلامی می داند، در جهاد افغانستان مانند مولانا فضل الرحمان و مولانا سمیع الحق از مجاهدان افغان مستقر در پیشاور پاکستان به صورت جدی حمایت می کرد. از میان احزاب جهادی، با حزب اسلامی حکمتیار و جمعیت اسلامی برهان الدین ربانی روابط بسیار نزدیک داشت. این دو از رهبران بلند آوازه جهاد افغانستان هستند که در آغاز ظهور

طالبان از حرکت آنها حمایت کردند. جریان مسلم لیگ مربوط به اندیشه های «سر سید احمد خان» (۱۸۱۷-۱۸۹۸ م.) است. او با اندیشه لیبرال در محافل سیاسی و مذهبی شبه قاره ظاهر شد. سید احمد خان به مراجعه مستقیم و بدون واسطه به قرآن-بر خلاف دو جریان دیگر- برای شناخت دین تأکید می کرد و در نقش «اجماع و سنت» در منبع شناسی دینی تردید داشت. او سخت تحت تأثیر مکتب عقل گرایی و فلسفه طبیعی قرن نوزدهم اروپا قرار گرفت و با همین رویکرد، به تفسیر علمی قرآن پرداخت؛ حرکتی که خشم جریان های دیگر را فراهم می ساخت.

جریان فکری یاد شده بخش عمده مسلمانان شبه قاره را در بر می گیرد. این جنبش در پاکستان به وسیله محمد علی جناح و در بنگلادش توسط ایوب خان راه اندازی شد و استمرار یافت. این گرایش ها در میان اصناف حوزوی، دانشگاهی و بازاری طرفداران بی شماری دارند. به همین دلیل، در سیاست های کلان کشوری همیشه تأثیرگذار بوده اند و دولت های منطقه را نیز غالباً تحت تأثیر مستقیم قرار می دهند. بیشتر مدارس دینی و علمای منطقه، از لحاظ گرایش های کلامی و فقهی به دو گروه عمده و اساسی تقسیم می شوند: گروه «دیوبندی» و گروه «بریلوی». این دو گروه نماینده دو نوع تفکر کلامی و فقهی- در چارچوب فقه حنفی- می باشند که هر یک به تدریج، دارای احزاب سیاسی جداگانه ای شدند.^۱ نماینده سیاسی بریلوی ها در پاکستان گروه «جمعیت العلماء پاکستان» به رهبری مولانا شاه احمد نورانی و عبدالستار نیازی می باشد. مکتب دیوبندی در پاکستان نیز نماینده «دین رسمی» این کشور به شمار می آید و دارای اکثریت مطلق در میان مسلمانان اهل سنت این کشور می باشد. عمده ترین گروه های وابسته به مکتب دیوبندی عبارتند از: «جمعیت العلماء اسلام»، «سپاه صحابه» و «اهل حدیث». این سه گروه متعلق به مکتب دیوبندی، شعارهای یک سان و حامیان خارجی واحد دارند. جریان های شیعی مذهب در شبه قاره نیز جمعیت قابل توجهی در این منطقه اند، لکن فرصت بررسی آن در این نوشته فراهم نیامد؛ امید است این امکان در ضمن مقاله مستقل، میسر گردد.

۱ - خاطرات بی نظیر بو تو، دختری از شرق، ترجمه حسن تقی زاده میلانی، چ شیراز نوید، ۱۳۶۸، ص ۱.

منابع

۱. احمد رشید، طالبان و سیاست های جهانی، مترجم، عبدالغفار محقق، مشهد، انتشارات ترانه، ۱۳۷۷.
۲. اولیور رآ، افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، ترجمه ابوالحسن سرو مقدم، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.
۳. اسعد گیلانی، سعید، ابوالاعلی مودودی، نگاهی به آثار و افکار، ترجمه نذیر احمد سلامی. بی تا، بی جا.
۴. احمد میر فندرسکی، پیدایش و سقوط امپراطوری مستعمراتی پرتغال در هند، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۱.
۵. برایان گاردنر، کمپانی هند شرقی، مترجم، کامل حلمی، و منوچهر هدایتی، تهران، نشر پژوه، ۱۳۸۳.
۶. بارکزی، عابد حسین، رویدادهای سیاسی جماعت اسلامی پاکستان، چاپ، تهران ۱۳۸۰.
۷. ثروت صولت، تاریخ پاکستان، کی بری لوگ، لاهور، ۱۹۹۰.
۸. ریاض الا سلام، تاریخ روابط ایران و هند، مترجم، محمد باقر آرام، و عباسقلی غفاری فرد، تهران، نشر امیر کبیر، ۱۳۶۷.
۹. عبدالسلام خورشید و روشن آراء راؤ، تاریخ تحریک پاکستان، اسلام آباد: مقتدره قومی زبان، ۱۹۹۳.
۱۰. عزیز احمد، تاریخ تفکر اسلامی در هند، ترجمه نقی لطفی و محمدجعفر یا حقی، تهران: کیهان، ۱۳۶۷.
۱۱. علی اصغر حکمت، سرزمین هند، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۷.
۱۲. حمید عنایت، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، مترجم، بها الدین خرمشاهی، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۶.
۱۳. خاطرات بی نظیر بو تو، دختری از شرق، ترجمه حسن تقی زاده میلانی، چ شیراز نوید، ۱۳۶۸.
۱۴. فرزین نیا، زیبا، بنگلادش، تهران: وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات

سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۳.

۱۵. قادری، ارشد، تبلیغی جماعت، لاهور در سال ۲۰۰۰؛ احمد موثقی، جنبش های معاصر، چاپ، تهران ۱۳۷۸ ش.

۱۶. Ira M. Lapidus, A History of Islamic Societies, Cambridge: Cambridge University Press, ۱۹۹۱, pp, ۷۲۱ – ۷۲۲.

۱۷. پی. هاردی، مسلمانان هند بریتانیا، ترجمه حسن لاهوتی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.

۱۸. محمد اکبر شاه بخاری، اکابر علمائی دیوبند، لاهور (پاکستان): اسلامیات، ۱۳۴۶ ق.

۱۹. مشیر الحسن، جنبش اسلامی و گرایش های قومی در مستعمره هند، ترجمه حسن لاهوتی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷.

۲۰. کوکی کیم، تاریخ جنوب شرقی، جنوب و شرق آسیا، ترجمه علی درویش، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲.

۲۱. برای آشنایی بیشتر با اندیشه های مودودی، نک:

The Muslim World (Special Issue: Allama Mawduudi and Contemporary Pakistan) vol. ۹۳.no۳۸۴.July/October ۲۰۰۳

۲۲. کتاب سبز، کشورهای هند، پاکستان و بنگلادش، دفتر مطالعات سیاسی وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۸۷، بخش وضعیت سیاسی.

۲۳. <http://www.shia-news.com/fa/pages/?cid>